

# «انقلاب در انقلاب» واپس گرایانه!

در نقد استنتاج ایران شهری سیدجواد طباطبایی

از جنبش «زن - زندگی - آزادی»

بهزاد کریمی



طی دو ماه گذشته جنبش انقلابی «زن - زندگی - آزادی» از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گرفته و در این زمینه دیدگاه‌های متفاوتی طرح شده است. سیدجواد طباطبایی نیز در نوشتاری ۱۴ فصلی با عنوان «انقلاب ملی در انقلاب اسلامی» به ابراز نظر پیرامون موضوع پرداخته و این جنبش انقلابی را نشانه‌ی حقانیت تر ایران‌شهری معرفی کرده است؛ تزی که ایشان از دیرباز به دفاع از آن شهره‌اند.

یادداشت حاضر به نقد نوشته‌ی ایشان مبنی بر چیستی جنبش «زن - زندگی - آزادی» و دیدگاه ایران‌شهری ناظر بر آن اختصاص دارد و امید که پرخاشگری‌های اثر ۵۱ صفحه‌ای‌شان نسبت به هر نظر متفاوت، نتواند بر متن سخن حاضر تأثیر بگذارد. به ایشان فقط باید یادآوری کرد که اگر هم هنگام نقد از به‌کارگیری زبان تیز، و نیز در جای خود، گریز نیست، بروز تکبر بی‌حد و تحقیر دیگران اما نوعی گرفتاری است.

## فشرده‌ی حرف آقای طباطبایی

این مدعی با یاری گرفتن از اصطلاح معروف «انقلاب در انقلاب» رژی دبره فرانسوی و البته همراه با یک دل سیر فحش سیاسی به او، اصل حرفش را در همان ۶ صفحه‌ی نخست اثر می‌زند و ۴۵ صفحه‌ی بعدی، بسط یافته‌ی همان است. ایشان در ابتدا به‌درستی توضیح می‌دهد که رژی دبره، نظریه‌پرداز چپ انقلابی دهه‌ی ۶۰ میلادی سده‌ی پیش، در تز «انقلاب در انقلاب»، شرط موفقیت انقلاب را بدو در دست زدن به انقلاب در نگاه پیشینی از انقلاب کلاسیک تئوریزه کرد و فرد انقلابی را به این فراخواند. مدعی با استناد به همین اصطلاح - استنادی که صرفاً شکلی و نه مضمونی است! - پای در گفتار می‌نهد تا جنبش انقلابی «زن - زندگی - آزادی» را انقلابی در نفی انقلاب ۵۷ تعریف کند: یک «انقلاب» تازه، که در روح «ملی» به شورش علیه آن جسم «ضد ملی» برخاسته تا به وضعیت چهار دهه‌ای «غیر طبیعی» حاصله از «انقلاب کور» ۵۷ پایان دهد. تحولی که رسالت دارد تا دیگر بار وضعیت تاریخاً «طبیعی» ملت باستانی ایران‌شهری ما را بازسازی کند. وضعیت نیز از این‌رو برای این کشور امری «طبیعی» است، که از نظر ایشان، ایران «ذات» است و امر «طبیعی»، سرشته‌ی تاریخ آن!

## استدلال مدعی در اثبات مدعیات خود

ایشان برای تبیین «انقلاب تازه» به توصیف «انقلاب کهنه» برمی‌گردد و می‌گوید: تز «انقلاب در انقلاب» ... به صورت فاجعه‌باری در ایران ۵۷ موفق شد؛ تزی که، همانند «نظریه‌های عقب‌ماندگی»، ساخته و پرداخته‌ی فرانسه و دیگر قدرت‌های استعماری برای «کشورهایی همانند ما» بود و چونان «جزئی از استراتژی همان امپریالیسم برای فلک زدگی ملت‌ها» و مجریان آن نیز، اپوزیسیون شاه شامل «همه‌ی انقلابیان ساده‌لوح و خیال‌اندیش [بود]... که تصویری از ایران و منافع ملی آن نداشتند». استنتاج از صغری کبری چیدن‌های این چنینی نیز این است که: رخداد ۵۷ «نمی‌توانست "انقلاب [اسلامی] ضد ملی" نباشد.»

نظریه‌پرداز که این «ضد ملی» را نه در تحمیل درون‌زای نهاد دین بر نهاد قدرت بلکه در علل و انگیزه‌ی برون‌زای دشمنی‌ها با ایران می‌جوید به این تحلیل می‌رسد که: «منافع فرانسه ایجاب می‌کرد اتفاق‌هایی در منطقه بیفتد، که افتاد» و برای اجرایی شدن این برنامه هم، نیاز به عاملیت کسی چون رژی دبره بود تا پروژه‌ی تجزیه‌ی ایران را در گوش خانم میتران مشهور به «مادر خلق کرد» (همسر فرانسوا میتران رئیس‌جمهور سوسیالیست) بنشانند! طرحی که بنا به خیالات ایشان، زمینه‌سازی آن نیز از قبل توسط «سازمان ملل متحد» تحت تاثیر «رهنمودهای چپ افراطی مانند ژان پل سارتر» در وجود مصوبه‌ای همانند «ملت‌های بدون کشور» به منظور «برهم زدن نقشه‌ی خاورمیانه» صورت گرفته بود!

اما نتیجه‌ی نهایی مدعی چیست؟ طباطبایی می‌نویسد: با جنبش اخیر، همه‌ی «بافته‌ها» و «یاوه‌های» «انقلابیان» برآب شد چون «نمی‌توانستند ببینند انقلاب [بهمن] در کشوری اتفاق افتاده است که یک دولت ملی درازآهنگ دارد» و این را دریابند که کشور «ضد ملی» ناپذیر، به ناگزیر می‌بایست دیر یا زود مطابق اصل تناسخ به اصل و ذات خود برگردد! تناسخی که، با فرارسیدن «زن - زندگی - آزادی» چونان «انقلاب ملی» ایران، اینک می‌رود «انقلاب اسلامی ضدملی» را برود و بدین‌سان برگشت تاریخی خود را به رخ «نادان‌ها» بکشد. آقای طباطبایی، «انقلاب در انقلاب» را در «تنبیه دو طیف مذهبی و ضد مذهبی» به‌خاطر «مرتکب شدن بزرگ‌ترین

اشتباه‌شان» خلاصه می‌کند که نبود مگر «کوشش برای تبدیل یکی از کهن‌ترین ملت‌ها به امت - خلق». «امت»، دستپخت شریعتی و «خلق»، تولیدی چپ و چریک فدایی! چکیده‌ای که آوردم جوهره‌ی همه‌ی آن چیزی است که در بقیه‌ی اثر ایشان بسط یافته است. لذا حق است اگر بسط دادن‌های ایشان را حواشی پنداشت و نقد اثر مدعی را بر همین عصاره بنا کرد. اما در طلوعه‌ی نقد و برای تسهیل انتقال نظر به خواننده مفید است بگویم که نقطه‌ی عزیمت آقای طباطبایی در تبیین بغرنجی‌های ایران، عظمت‌طلبی «ملت باستانی» در خدمت تز ایران‌شهری است. همین هم است که کار این مدعی را به‌خاطر اصرار ورزیدن بر صحت نظر بی‌بنیادش به جاهای باریکی چون توطئه‌نگری و خیال‌پردازی‌های ناگزیر می‌کشد. بر همین اساس، نیاز است تا نقد تبیین ایشان از جنبش انقلابی اخیر با اشاره‌ای ولو فشرده به دیدگاه محوری‌شان درباره‌ی تز ایران‌شهری آغاز شود.

## ایران‌شهری و منشاء آن

نخست باید تصریح شود که واضع این تز نه جناب مدعی بلکه در حقیقت گروهی از روشنفکران صدر و حین دوره‌ی مشروطیت بودند که مشخصاً حول مجله‌ی «کاوه» در برلین گرد آمده بودند. این محفل متعلق به صد سال پیش، ناشی از دغدغه نسبت به زوال قدرت دولتی و تشتت سیاسی در کشور، دنبال گفتمانی بود تا با پیاده شدنش در عمل، ایران از تهدیدات خارجی و خان‌خانی داخلی جان سالم به‌در برد و قدرت دفاع از هستی خویش بازیابد. این روشنفکران در ادامه‌ی پاره‌تفکرات ملی‌گرایانه‌ی پیشامشروطه و حین آن، چاره را در پروراندن عناصری از تاریخ دوره‌های اقتدار ایران و تولید روح ملی‌گرایی ایرانی یافتند. در مرکز این تلاش‌های فکری، احیای عنصر ایران‌شهری بود که با پرورده شدن در سمت پدیدآیی یک ایران متمرکز، پرچم ایدئولوژیکی «تجدد» آمرانه برافراشت که توسط پهلوی به اجرا درآمد.

این رویکرد، نوعی گزینش بود در آغاز سده‌ی چهاردهم خورشیدی توسط گرایشی اندیشه‌ساز و سیاست‌ورز از میان آن مؤلفه‌هایی که نهضت مشروطیت را شکل داد. انتخاب هم سر اولویت دادن و ارجحیت قائل شدن یکی بر آن دیگری از میان ایجاد و

قوام دولت ملی، حکومت قانون، آزادی و تجدد بود. این رویکرد در حد ظرفیت و محدودیت فکری اش و واقعیت‌هایی از صحنه‌ی گسستگی ملی زمانه، ناسیونالیسم تمرکزگرا را برای مدرن و توانمند کردن کشور برگزید و با گذشتن از خیر آزادی شهروندی و ساختار دموکراتیک به دنبال اتوریته‌ی ناجی دوید. وقتی هم «دیکتاتور مصلح» دل‌خواسته را در وجود قزاقی لایق یافت، خود را در خدمت تحکیم و تثبیت قدرت او قرار داد.

پیشرفت تز ایران‌شهری در آن شرایط که هر روز هم ستایش‌گری آریا-باستانی بیشتری به خود گرفت، آزادی حاصل مشروطیت را قربانی هدف احیای ایران به‌مثابه دولتی ایستاده بر روی پای خود کرد. داوری تاریخ در قبال چنین انتخابی، طبعاً و منطقی قضاوت است از جنس دوگانه‌ی تأیید - انتقاد! این تمرکزگرایی ایران‌شهری، با آن که حتی در همان زمان نیز به‌خاطر بنیان تحکم‌آمیز و معیوب «یک دولت - یک ملت - یک زبان» در کشوری دارای تنوع ملی و قومی مظهر زور و دیکتاتوری بود و لذا به‌شدت تبعیض‌آمیز، اما توجیه مصلحت‌گرایی سیاسی وقت را هم با خود داشت. اما موضوع آن‌جا جنبه‌ی دراماتیک به خود می‌گیرد که بخواهد در امروز ایران پرچم شود! همان‌گونه که در ادامه خواهیم آورد، این ایران‌شهری تهی از هرگونه نشانه‌ی واقع‌بینی پراگماتیستی، رجعت به گذشته و مبین واپس‌گرایی است و چیزی جز عظمت‌طلبی ناسیونالیستی نیست و منادی آن در حال حاضر کسی نیست جز آقای سیدجواد طباطبایی.

## نوع ایران‌شهری مدعی

جدا از تمایلات و تعلقات که انگیزه و موجب اصلی مدعی برای در دست گرفتن این تز است، اما این نیز بود که ایشان طی تحقیقات خود به نظریه‌ی «عصبیت» ابن‌خلدون تاریخ‌شناس و اندیشمند اسلامی - عربی برخورده‌اند و در الهام از این شخصیت کاشف رموز و اوج و فرود قدرت‌های «صحرا» و «غیر صحرا» بر آن شده‌اند تا دست به کشف «مسئله‌ی ایران» بزنند. در همین مسیر هم بالاخره گمشده‌ی تئوریک خود را در مقوله‌ی «ایران‌شهری» یافته‌اند که بنا به درکی که از این مکشوفه به دست می‌دهند، ایران از قدیم دولت - ملت بوده، دارای حافظه‌ی تاریخی شکل گرفته

و نشت یافته از امپراتوری دیرینه، و نیز برخوردار از ساروج ملی به نام زبان فارسی. مطابق کشف مدعی، ایران فقط ظرف نیست که بیشتر به فکر اصلاح محتوایی آن باشیم، بلکه آن را باید مظلوفی دانست با قدمت باستانی و لذا نه صرفاً اولویت نخست در پیشرفت و شکوفایی، بلکه خود همچون اولویتی مطلق.

از این رو مشغله‌ی اصلی ذهن جناب طباطبایی، نه دموکراتیزه شدن ایران بل حفظ تمرکزگرایی مطلق در آنست. تصادفی هم نبود که این مدعی که طی دو دهه‌ی گذشته توسط شماری از نشریات موسوم به «اصلاح‌طلب» باد می‌شد، تا با پیشنهاد رئیس دولت اصلاحات در مورد حتی فدرالیسمی بسیار رقیق از نوع اداری مواجه شد به تندی برآشف و گرد و خاک راه انداخت. باز جای تعجب ندارد وقتی یونسی نماینده‌ی رئیس‌جمهور سابق روحانی در «امور اقوام» که مدعی از دست وی لوح تقدیر دریافت کرده بود، طرح بی‌رمقی از نوعی انعطاف‌ورزی در مورد آموزش زبان‌های مادری کشور به میان کشید، سروصدای ایشان و همانندهایشان برخاست و گوش فلک را کر کرد. جناب مدعی بر این بود که میدان دادن به زبان‌های دیگر چیزی نیست جز تضعیف زبان فارسی چونان «حبل المتین» ایران و پیامد آن نیز برباد رفتن وحدت کشور!

البته این نکته که در واکاوی پدیده‌ی عام دولت - ملت نوین در کشورهایی با تمدن قدیم همچون چین، هندوستان و ایران و مشابه‌های آنها می‌باید به قدمت دولت در آنها توجه داشت، نکته‌ای است هم درست و هم نه مختص جناب طباطبایی. این نکته‌ی مهم را دیگرانی هم طی چند دهه‌ی گذشته پیش کشیده و جدا از استنتاجات متنوع از امر «قدمت» ایران، جملگی بر سر واقعی بودن آن و فهم الزامات آن اشتراک نظر داشته‌اند. نگارنده نیز حدود ۲۰ سال پیش طی مجموعه تزهایی پیرامون «مسئله ملی»، بر همین موضوع تأکید کرده بود که: «ایران قدیم است اما ملت و دولت در آن به معنای امروزی، واقعیتی نوین».<sup>۱</sup> پس جدال فکری من و مدعی همشهری و

<sup>۱</sup> نگارنده در طول سه دهه‌ی گذشته دهها نوشتار و گفتار نظری، تحلیلی، سیاسی پیرامون «مسئله‌ی ملی» به رشته‌ی تحریر درآورده است، در همه‌ی آنها با بیانات مختلف و از زوایای متفاوت بر این موضوع تأکید کرده که: «ایران، قدیم است اما ملت و دولت در آن به معنای امروزی، واقعیتی نوین». خواننده‌ی

هم‌محل‌های ام، نه متوجه زیر سؤال بردن قدمت ایران، بلکه بر سر تبیین نو شدن این «قدمت» بر محمل ملی است. یکی ره به این می‌برد که دموکراتیزاسیون این «قدیم» در امروزه روز، به تأمین برابر حقوقی هویت‌های متنوع در ایران واحد و به رسمیت شناختن حق شهروندی در آنست و دیگری هرچه بیشتر سفت و سخت کردن تمرکز گرایبی در آن.

مدعی، اساساً وجود «ستم ملی» در ایران را که من با ترم «تبعیض ملی» بیان می‌کنم منکر است و این واقعیت محرز در کشور را «جعل» از سوی چپ می‌شناسد. همه‌ی استعداد فکری‌اش هم تا امروز صرف ستیز با برخاستگان علیه تبعیض ملی شده و می‌بینیم که بیشتر هم می‌شود. بعلاوه، میان ایشان و من بر سر این‌که زبان فارسی همچون زبانی ارزشمند و تاریخاً و از سر اختیار مبنای هم‌پیوندی ادبی و سیاسی و اقتصادی این سرزمین بوده و است اختلافی در کار نیست. مشکل، ستایش این زبان در حد بت‌پرستی است و نه فقط چشم بستن مدعی بر صد سال سیاست سیستماتیک سرکوب زبان‌های دیگر در ایران چونان ناتنی‌ها توسط پهلوی‌ها و جمهوری اسلامی، بلکه تأیید افراطی این مشی ضد دموکراتیک از سوی ایشان و هماندهایش است.

### التقاط در مفهوم «قدیم»

برگردیم باز به تبیین مدعی از جنبش انقلابی جاری. در جاهایی از نوشتار ایشان، «قدیم» در مشروطیت آدرس می‌یابد و از اصالت آن در برابر بلای ۵۷ یاد می‌شود که هم جا دارد و هم به جای خود ارزشمند است. اما وقتی بر درون‌مایه‌ی چنین ارجاعی مکث بیشتری می‌شود درمی‌یابیم که منظور نظر ایشان از «قدیم»، باز هم سر از ایران

---

علاقمند به «مسئله ملی» در ایران می‌تواند با مراجعه به ۷ لینک از میان آن مجموعه مقالات آگاهی بیشتری نسبت به دیدگاه نگارنده در این عرصه پیدا کند.

- <http://www.iran-chabar.de/article.jsp?essayId=3448>
- <http://www.iran-chabar.de/article.jsp?essayId=18701>
- <http://www.iran-chabar.de/article.jsp?essayId=30795>
- <http://www.iran-chabar.de/article.jsp?essayId=83571>
- <http://www.iran-chabar.de/article.jsp?essayId=83626>
- <http://www.iran-chabar.de/article.jsp?essayId=83711>
- <http://www.iran-chabar.de/article.jsp?essayId=93657>

بسیار «قدیم» درمی‌آورد. بدین‌سان معلوم می‌شود که اهمیت جنبش انقلابی جاری برای ایشان نه در خصلت بنیادی آن که عبارت باشد از آزادی و جمهوریت با سمت‌گیری صریح جایگزینی نظام کنونی با ساختاری سکولار دموکراتیک، بلکه در شیفتگی مدعی است نسبت به ایران شهری پسامشروطیت! حال آن‌که آنچه جنبش اخیر را با مشروطیت گره می‌زند، جهش صد و بیست ساله‌ی دموکراتیک جامعه‌ی ایران از مشروطیت به امروز است. نو بودن این جنبش انقلابی، مشخصاً به اسلام سیاسی‌زدایی سکولاریستی از انقلاب ۵۷ است و نه برگشت ایران به ایران شهری! انقلاب سکولاریستی است در برابر انقلاب اسلامی و نه «ملی» ایران شهری در برابر «ضد ملی» ۵۷!

ایشان با مصادره به مطلوب «زن - زندگی - آزادی» به سود ایران شهری، آن را انقلابی «ملی» در برابر انقلاب «ضد ملی» ۵۷ معرفی می‌کند. با این تعبیر، «بهمن» در وجه مسلط خود به رهبری روحانیت، نه طغیانی بر مدرنیسم و سکولاریسم آمرانه بلکه یک نقشه‌ی «ضد ملی» عمدتاً هم به تقصیر چپ «بیگانه‌پرست» بود! این مواجهه با واقعیت به نفع فکر ایران شهری، در واقع نمی‌خواهد ببیند که ملی بودن برآمد اساساً سکولاریستی جاری در برابر نظام اسلامی، فقط می‌تواند به دلیل فراگیری آن و بروز در پیکره‌ی ملی باشد. برآمدی هم اگر ادامه‌ی مشروطیت، اما در شکل بسیار متعالی آن و نه که طبق اصطلاح «جعل» سخت مورد علاقه‌ی جناب مدعی، در خدمت ایران شهری از نوع خودساخته!

جنبش انقلابی «زن - زندگی - آزادی» البته که علیه مشروعه دیگر بار برگشته طی آن ۵۷ گزنده است؛ اما از آن بس فراتر هم می‌رود. این جنبش، ارتقای مشروطیت در پیشرفته‌ترین سطح دنیای امروزین است که این چنین تحسین جهانی را برانگیخته است. ارتقای مطلقاً امروزین مشروطیت نه در بازسازی ناسیونالیسم عظمت‌طلبانه‌ی باستانی موردعلاقه آقای نظریه‌پرداز، بلکه در مدرنیته‌ی آرمانی در معنای زمینی بودن و تکوین در چهره‌ی ملتی شهروند-بنیاد با تأکید بر آزادی است. نیروی محرک آن در درجه‌ی نخست زن است و در آن ورود به سیاست، برای ایجاد یک زندگی امن و بی‌مداخله‌ی دولت متولی مقررات خدایی. حرف محوری آن، همانا «آزادی، آزادی، آزادی» است. این جنبش انقلابی خلاف نظر آقای طباطبایی که همه‌ی تأکید را بر



چهره‌ی بنیادگرا «شیخ شهید» فضل‌الله نوری می‌گذارد، نه صرفاً برای نفی مشروعه بلکه رد التقاط‌هایی چون «تنبیه الامه و تنزیه المله» نائینی نیز است! نه فقط گذر نقادانه از ایدئولوژی شریعتی‌ها و مهندس بازرگان‌ها و چپ منجمد بلکه از ایدئولوژی «ایران‌شهری» هم! نو را با نگاه «قدیم» تبیین کردن، کی می‌تواند نماش کمیک - تراژدی از آب درنیاید؟!

### برداشتی خودخواسته از این جنبش انقلابی

این جنبش، تعلق به جهان نو دارد و نه از آن. علایق جهان کهن؛ از جنس بین‌المللی است و نه «ملی»! گرچه در سطح ملی عمل می‌کند اما در رهایی از قیود چارچوب تنگ ملی پرواز می‌کند. هم از این رو بی‌پایه‌تر از این نمی‌شد «ملی» را در برابر «ضد ملی» تعریف کرد. اگر قرار بر تعریف «ملی» بر پایه‌ی خودبودگی باشد، انقلاب اسلامی اتفاقاً یک انقلاب کاملاً ملی بود، با این تصریح که جنبه‌ی شدید «ضد امپریالیستی - غرب‌ستیزانه» داشت. نه از آسمان آمد و نه توطئه‌ی اجنبی بود. محصول خود این ملت بود البته در اشکالاتش و نیز تناقضاتش و حاصل این انقلاب فراگیر، برآمد «اسلامی - ناسیونالیست». این اگر «بازگشت به خویشتن خویش» ملی - سنتی اکثریتی از این ملت نبود پس چه بود؟ ۵۷ را نمی‌شود دلبخواهی در «انقلاب ضد ملی» به توصیف نشست بلکه و اتفاقاً و از جمله بیش از همه می‌باید در همین خصوصیت واپس‌گرایانه‌ی استقلال هستی‌سوز آن نقد شود!

شعف ایشان از جنبش انقلابی، در اصل نه از نوجویی‌های سکولار دموکراتیک آن، بلکه برای معنی دادن خودخواسته به آن بر پایه‌ی فهم از ملت چونان ذاتی با جوهری ثابت و قداست‌گونه است. این مدعی غرق ایران‌شهری گرفتار و سوسه‌ی ایران‌پرستی، به‌سهولت و سرعت با اسلام هم راه می‌آید هرگاه که اسلام با «قدیم» او کنار آید! او می‌تواند با ایران اسلامی سر کند، اما با تأمین حقوق ملیت‌ها در ایران، هرگز. دشمنی هیستریک مدعی در این زمینه در شووینیسیم «قدمت‌آرایی» اش ریشه دارد. در تفکرش، محور ذات ایران است و نه نوع ایران و لذا تمرکزگرایی در آن، امری مقدس!

## واپس‌گرایی مدعی

مدعی می‌پندارد که دارد وصف تروتازه‌ای از جنبش «زن - زندگی - آزادی» ارائه می‌دهد، حال آن‌که به کلی در کهنگی به سر می‌برد! او عظمت این جنبش را در جهش آن سوی فردا و گذر از دیروز و پریروز تفسیر نمی‌کند، بلکه در احیای عظمت دیرین ایران می‌جوید. پرچم این جنبش را در نام درشت سکولاریسم نمی‌خواند و بر این تکیه ندارد که این جنبش، سکولاریزاسیون و دموکراتیزاسیون ایران را در ذهن و رفتار دارد و درون‌مایه‌ی آن، مدرنیته‌ای است منطبق با جهان معاصر. ذهن مدعی، در سیطره‌ی «روح هگلی» است منتهی نه در شکل «جهانی» آن که ذهن فیلسوف بزرگ را در تسخیر داشت، بلکه به‌گونه‌ی پوشیده در واکنش ناسیونالیستی علیه غرب‌محوری منعکس در «ایران‌شهری»‌اش. ایشان تکرار هگلیسم راست است و کینه‌توزی‌شان علیه چپ، صرفاً نه متوجه گیر و گرفتاری‌های چپ بومی ما، که کم هم نیست، بلکه ابراز غضب است نسبت به هگلی‌های چپ و از جمله در جمله به «اتوپای» مارکس.

چنین ذهنی، از بنیاد محافظه‌کار است و دل‌بستگی‌اش به سنت نیز تصادفی نیست. تمجید از اصالت «سنت» پیش مدعی، بدل به خوی وی شده و لذا بسی فرارفته‌تر از تأکیدات بر لزوم فهم سنت برای درک رویش نو، برخاسته از همین، تمام مسئله‌ی وی ایدئولوژی «شریعتی - چپی» است که به تعبیر او اولی سنت دینی را ایدئولوژیک کرد و دومی ایدئولوژی را سکویی علیه ایران! ایشان با هر ایدئولوژی و با نفس ایدئولوژی می‌ستیزد، فقط هم برای این که ایران‌شهری خود را در سطح ایدئولوژی برکشد. ایشان از جایگاه ایدئولوگ راست ایران، فقط چپ و تاریخ آن را نقد نمی‌کند بلکه به هر وسیله‌ای متوسل می‌شود تا چپ را بزند. بیهوده نیست که راست اجتماعی از هر نوع آن هوای ایشان در دشمنی با چپ را دارد!

«انقلاب در انقلاب» مدعی، ابداً جنبه‌ی پیشروانه و نونگرانه ندارد. وی مطلقاً از جایگاه «قدیم» است که جنبش انقلابی «زن - زندگی - آزادی» واقعاً جدید را می‌ستاید. ستایشی برای فرسایش آن، تا بالندگی این نوپدید در سمت پیشرفت، جای به برگشت ویران‌شهری ایران‌شهری ایشان دهد! این واپس‌گرایی مدعی خود را فقط در بیگانگی با روح جنبش جاری نشان نمی‌دهد که آدمی را دل بسوزد و با تاسف از کنارش

بگذرد. نظریه‌پردازی ایشان در این زمینه، در پی مسخ کردن این جهش نو است که از کنارش نمی‌توان و نباید گذشت. ایران شهری واپس‌گرایانه مدعی، آزمون ورشکستگی خود را عریان‌تر از هر وقت و هر جای دیگر، در تعبیر از همین «زن - زندگی - آزادی» یا به قول خودش «انقلاب ملی» است که پس می‌دهد و مردود می‌شود. درست در شرایطی که برآمد عمیقاً آزادیخواهانه و دموکراتیک جاری افق می‌گشاید تا «مسئله‌ی ملی» بر متن همبستگی و تفاهم ملی، از طلسم شدگی یک قرن به‌درآید و راه حل ملی - دموکراتیک بیابد، جناب مدعی به‌خاطر نگرانی از چنین افق‌گشایی است که دست‌اندرکار مصادره به مطلوب امر ملی می‌شود. این، جز ناهمبستگی برای عظمت‌طلبی نیست.